

داد و ستد ایران و تشیع

غلامرضا جلالی

از دیدگاه شهید مرتضی مطهری



ورود تشیع به ایران، همزمان است با نشر اسلام و دعوت به توحید، از سوی پیامبر گرامی اسلام. از ایران سلمان فارسی، برای آشنایی با پیامبر (ص) و اسلام، به حجاز رخت کشید و نخستین ایرانی بود که به دعوت پیامبر، پاسخ داد و به اسلام گردن نهاد. پس از ایشان، ما به ایرانیانی برمی خوریم، که اسلام را از بُن جان پذیرفتند و سپسها، علی (ع) و اهل بیت را در کانون عشق و علاقه خود قرار دادند و برای رواج اندیشه های آنان رنجهای کشیدند، تا این که از سده دوم به بعد، کم کم، شهرهای شیعه نشین در بخش مرکزی ایران درخشیدن آغازیدند.

ایرانیان، در رواج اسلام و تشیع و نیز روشنگری مبانی علمی و حکمی آن پیشگام شدند و تشیع در سایه تلاش علمای بزرگ و در مرحله های تاریخی خودش را بالا کشید و در سریر قدرت معنوی و فرهنگی ایران جای گرفت. در راستای نمایاندن و روشنگری این روند تاریخی، تلاشهایی شده و

دیدگاه‌هایی ارائه شده است و هر یک از این دیدگاه‌ها، بررسی گزاره و یا گزاره‌های ویژه‌ای را به عهده دارند.

یکی از این دیدگاه‌ها، مرحله‌های شکل‌گیری تاریخی تشیع و نیز نقش ایرانیان در این شکل‌گیری را روشن می‌کند. بر اساس این نظریه، چهار مرحله در تاریخ تفکر تشیع و نیز نقش ایرانیان در سامان‌دهی آن می‌توان شناسایی کرد:



مرحله اول: دوره امامان و شاگردان و نزدیکان ایشان. این دوره، تا تاریخ غیبت کبری؛ یعنی سال ۳۲۹ ه. ق ادامه دارد. سال ۳۲۹ سال وفات محمد بن یعقوب کلینی رازی است. وی، از ری به بغداد رفت و مدت بیست سال به گردآوری هزاران حدیث از سرچشمه‌های اصلی، از جمله دو نایب امام دوازدهم، پرداخت و یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین مجموعه حدیثی شیعه را فراهم آورد.

مرحله دوم: این مرحله، از درگذشت کلینی شروع می‌شود و تا عصر خواجه نصیرالدین طوسی ادامه می‌یابد. ویژگی‌های مهم این مرحله، سامان‌دهی و نگارش مجموعه‌های بزرگ روایی شیعی دوازده امامی است که با تلاش و همت ابن بابویه، معروف به شیخ صدوق (م: ۳۸۱)، شیخ مفید (م: ۴۱۳) شکل گرفتند. آثار بسیاری از آنان به جای مانده و پاره‌ای از آنها به چاپ رسیده است. این دوره همچنین عصر زندگانی سید شریف رضی (م: ۴۰۶) و سید مرتضی علم‌الهدی (م: ۴۳۶) است. دو برادری که نسب به امام موسی کاظم (ع) می‌برند.

در این دوره همچنین بوعلی فضل طبرسی ملقب به امین الدین (م: ۵۴۸ یا ۵۵۲) می‌زیسته است که با نگارش مجمع البیان، مهم‌ترین تفسیر شیعی، بلندآوازه شد.

ویژگی‌های دیگر این دوره، سامان‌یابی و شکل‌گیری کلام شیعی است که

طرح اولیه آن به دست توانای ابواسحاق نوبختی (م: ۳۵۰) ریخته شد و با آثار خواجه نصیر الدین طوسی به کمال رسید. آرای ابواسحاق نوبختی در کتابی به نام انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، بازتاب یافته است که سپسها علامه حلی (م: ۷۲۶) شاگرد خواجه نصیر الدین، آن را شرح کرد.

مرحله سوم: این مرحله از خواجه نصیر الدین طوسی تا زمان درخشش صفویان و تأسیس مکتب اصفهان ادامه می‌یابد. شاخص اصلی این عصر، ظهور میرداماد و شاگردان اوست. در این دوره پس از متلاشی شدن فرمانروایی اسماعیلیان در ایران به دست مغولان، پیوند دوباره میان اسماعیلیه اصلاح شده الموت با تصوف عملی شد، با آثاری از نویسندگان مهم اسماعیلی ایران مانند ابواسحاق قهستانی و خیرخواه هراتی. در این دوره، بر شتاب پدیده درآمیختگی تصوف در تشیع دوازده امامی نیز افزوده شد. آثار سید حیدر آملی و تنی چند دیگر ناشی از همین امر است. این آثار نشان می‌دهند که پیوند تصوف و تشیع خیلی پیش‌تر از روزگار شاه نعمت‌الله ولی (م: ۸۳۴) به حقیقت پیوسته است. این آثار، اندیشه‌ها و برداشتهای آن دسته از عالمان شیعی را می‌نمایانند که به زبان تصوف سخن می‌گویند و الهیات متصوفه را می‌آموزانند؛ اما با این حال، تصوف را در شکل رایج آن، یعنی سازمان فرقه‌ای (طریقت) و اهمیت نقش شخص شیخ را رد می‌کنند.

مرحله چهارم: این مرحله از عصر آقا باقر بهبهانی شروع و تا سال ۱۳۶۶ قمری^۱ که بار دیگر حوزه علمیه قم رونق یافت، ادامه می‌یابد.

این نظریه یک نظریه کلاسیک و بر داده‌های تاریخی استوار است و از نظریه‌هایی است که پس از انقلاب اسلامی، آن هم با رویکرد مثبت ارائه شده است؛ ولی تمام نیست؛ چون افزون بر آن که رویکرد آن بیش‌تر تاریخ دگرگونیهای علمی و فرهنگی تشیع و ایران است و کم‌تر اثرگذاری سیاست را در حوزه



دادوستد فرهنگی، مورد توجه قرار داده، مرحله‌ی اساسی نهایی را یادآور نشده است. مراد ما از این مرحله، شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران، بویژه پس از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و استواری و پابرجایی آن در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی است که در عمل دادوستد ایران و تشیع را در همه‌ی زمینه‌ها، بویژه در زمینه‌ی همسویی دین و سیاست، دو نهاد روحانیت و دولت، دین و علم و دین و دنیا فراهم ساخت و ایران را به یکی از قدرتهای مهم فرهنگی و سیاسی جهان دگر ساخت، تا جایی که عنوان ابرقدرت فرهنگی و ایدئولوژیک را از آن خود ساخت. براساس این نگرش، حرکت اجتماعی پنهان، پیاپی و آهسته آهسته در ایران شیعی، در هزاره گذشته، دستاورد امروزمین آن، یعنی انقلاب اسلامی را به دنبال داشته است.

جهان غرب، دریافته است که انقلاب اسلامی، طرحی تمدنی است و عاملها و سببهای فرهنگ ساز در ایران زنده است و پدیداری انقلاب اسلامی در این کشور، از درآمیختگی نوین دین و دولت حکایت دارد و این امر، ناشی از پیوند درازدامن دو فرهنگ شیعی و ایرانی و نیز از دادوستد پایدار میان آن دو است. حرکت درونی فرهنگ شیعی-ایرانی، بیش از آن که دارای حرکت جهشی باشد، با درنگ همراه بوده است. و این امر، بیش تر به دلیل غیر درخور جذب و هضم بودن بخشهایی از عناصر فرهنگی شیعی و یا ایرانی در یکدیگر است. نحوه‌ی به انسجام رسیدن مکتب تشیع و نیز مراحل تعامل دو فرهنگ شیعی و ایرانی از گزاره‌های پراهمیت و مورد توجه صاحب نظران ایرانی، بویژه پس از انقلاب اسلامی بوده است.

مراد ما از دادوستد در این مطالعه و کندوکاو، همان interaction یا دادوستدی است که به گونه پنهان و آشکار میان دو پدیده یا جریان به وجود می‌آید و در این پژوهش، مراد از دادوستد دو فرهنگ ایرانی-شیعی، پیوند

روشن یا ناپیدایی است که در چهارده قرن گذشته میان فرهنگ ایران و آیین تشیع وجود داشته است. این پیوند یک پیوند دوسویه و بدون اولویت بوده است. و شناخت تاریخی دادوستد دو فرهنگ شیعی و ایرانی، می تواند دید ما را درباره جهان، انسان و زمان حال دگرگون کند. ما با این کندوکاو می توانیم از گذشته به آینده پل بزنیم و حضور خود را در آینده استوار کنیم، چنانکه بررسی فرهنگ تاریخی غرب در دوره رنسانس، ذهن آنها را برای نقد قرون وسطی باز کرد. مقایسه چگونگی و وضع کنونی فرهنگ ما، با چگونگی و وضع دوران طلایی اسلام و ایران، می تواند ما را به مرز خودآگاهی تاریخی برساند. وجدان تاریخی ملت ایران، امروزه از دادوستد این دو جریان فرهنگی، که در پاره ای از بخشها، بازشناسی دوگانگی آنها ناممکن گشته است، ساخته شده و بسیاری از چالشهای یک قرن اخیر، ریشه در فهم روشن این دادوستد و بررسی برآیند و ثمره آن دارد.

رویکرد به هویت جویی در سایه دادوستد دو فرهنگ ایرانی و شیعی، یک پدیده نوین نیست، بلکه از پیشینه تاریخی برخوردار است. شماری از دانشوران برجسته حوزه های علمی، از روزگاران گذشته به چگونگی این دادوستد به گونه ضمنی توجه داشته اند. از آن میان می توان به خواجه نصیرالدین طوسی، قاضی نورالله شوشتری، ملاصدرای شیرازی و حاج ملاهادی سبزواری و در دوره های پسین می توان بویژه به نام امام خمینی، علامه طباطبائی، علامه جعفری و شهید مرتضی مطهری اشاره کرد.

دلیل هویت جویی آنان یک امر اتفاقی نبوده است، بلکه دادوستد در گهر اسلام و تشیع نهفته است و به همین دلیل، اسلام با فرهنگها و تمدنها و عرفهای گوناگونی در طول تاریخ خود به گفت و گو پرداخته است و مسلمانان را نیز با همین شیوه، آموزش داده و شایستگیهای آنان را برای پذیرش دادوستد

با فرهنگها و تمدنهای گوناگون بالا برده است.

بحث داد و ستد تشیع و ایران و اثرگذاریهای این دو بر یکدیگر، از بحثهای حادث و روز چندین دهه پیش از انقلاب بوده است. در کنار چهره های ایرانی، کسانی نیز از مستشرقان در این زمینه نظریه پردازی کرده اند. از آن میان، دیدگاه های شهید مرتضی مطهری که بیش تر در کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام، بازتاب یافته است، جلوه بیش تری دارد. ایشان در این کتاب، کوشیده است تا همه دیدگاه های تند عصر خود را در زمینه تعامل دو فرهنگ شیعی-ایرانی به نقد بکشد و دیدگاه های خود را روشن سازد.



به عنوان زمینه سازی و مقدمه، شهید مطهری، جداشدگی و فرق داشتن ملیت را و یا بازشناسی ملیتها را از یکدیگر، به عنصر نژاد و اسلاف دور مربوط نمی داند. ایشان در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران می نویسد.

«اگر در تعیین ملیت ایرانی عنصر آریایی اساس قرار گیرد، نتیجه و حاصلش نزدیکی و خویشاوندی با جهان غرب است و این خویشاوندی برای خود آثار و تبعاتی در خط مشی ملی و سیاسی ما دارد. در این صورت غرب استعمارگر برای ما خودی می شود و اعراب نسبت به ما بیگانه. ولی اگر ملاک ملیت را نظام فکری، مسلکی و تاریخ اجتماعی چهارده قرن اخیر بدانیم، در این صورت عرب، ترک، هندو و چینی مسلمان نسبت به ما خودی و غرب غیر مسلمان بیگانه خواهد بود.»^۲

ایشان تمام عاملها و سببهای چون زبان، نژاد، سنن، زمینه های اقلیمی و طبیعی را که نویسندگان غربی، به عنوان مبانی و مایه های ملیت ذکر کرده اند، و همگی در شمار نشانه های نخستین برای تعریف ملت های موجود و بازشناسی آنها از یکدیگر، می توانند باشند، نقد کرده و برای آنها نقش گذرا باور دارد،

نه همیشگی و گاهی نقشی که این عناصر در ذهن روشنفکران پیدا می کنند، نقش وارداتی است.

از نظر شهید مطهری مرزهای تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، رنگ و زبان، نه می تواند مرز بین افراد آدمی باشد و نه مایه پیوند افراد گردد.^۳ چون انسانهایی هستند که در عمل فراتر از این عناصر کوشش می کنند. از نظر ایشان عامل وحدت انسان اراده نفی ظلم و طلب عدالت است. انسانها در برابر ستم و برای رسیدن به عدالت است که حرکت می کنند. هر کجا ندایی انسانها را به این حقیقتها و راستیها بخواند آنان پاسخ می دهند.

انگیزه های گرایش ایرانیان به تشیع از نظر شهید مطهری، اساس مذهب تشیع در قرآن و سنت قطعی است و جای هیچ گونه شک و دودلی نیست.^۴ ولی جای این بحث باقی است که چه عاملها و سببهایی، سبب گرایش ایرانیان در سده های نخستین به تشیع شد و چگونه تشیع در این کشور گسترش پیدا کرد؟

شهید مطهری دیدگاه شرق شناسانی که خواسته اند علاقه ایرانیان به تشیع را غیر صادقانه، بلکه گونه ای واکنش زیرکانه در برابر اسلام و دست کم برای احیای رسوم و آیین قدیم ایرانی بشناساند، رد کرده، می نویسد:

«نظریه این افراد برای دو دسته بهانه خوبی شده است:

۱. افرادی که شیعه را یک فرقه سیاسی و غیر مخلص معرفی می کنند و می کوشند به تشیع حمله برند، چنانکه احمد امین در کتاب فجرالاسلام چنین کاری کرده و علامه فقید شیخ محمد کاشف الغطا برای رد آن افترا کتاب اصل الشیعه و اصولها را نوشته است.

۲. ناسیونالیستهای ایرانی که گمان کرده اند ایرانیان کهن کوشیده اند، تحت این لواسن خود را حفظ کنند.»

شهید مطهری پیش از آن که به نقد این دیدگاه‌ها بپردازد، دادگرانه این نکته را می‌پذیرد:

«هر ملتی که دارای یک سلسله عقاید و افکار مذهبی یا غیر مذهبی هست و سپس تغییر عقیده می‌دهد، خواه ناخواه، بخشی از عقاید پیشین در زوایای ضمیرش باقی می‌ماند و ناخودآگاهانه آنها را در عقاید جدید خویش وارد می‌کند.^۵ ایشان در مقام رد نظریه اول که پیدایش فرقه شیعه را از ابتکارهای فکر ایرانی و به خاطر حفظ استقلال ملی و شعائر باستانی پنداشته، می‌نویسد:

«این نظریه درست نیست و چنین نبوده است که آداب و رسوم و سنن زردشتی در بدنه شیعه جا خوش کرده و در قالبی نوین خود را عرضه کرده باشد.»



او برخلاف نظر کنت گوینو و ادوارد براون که بر این نظرند: عقاید قدیمی ایرانیان درباره جنبه آسمانی و الهی داشتن پادشاهان ساسانی، یعنی فره ایزدی، ریشه اصلی باورهای شیعه در باب امامت و عصمت و طهارت است.^۶ و همین امر ریشه افسانه ازدواج امام حسین (ع) با شهربانو دختر یزدجرد و تولد امام سجاد از یک شاهزاده خانم ایرانی و انتساب ائمه بعد از ایشان به خاندان سلطنتی ایران شده است،^۷ رد می‌کند و به آن خدشه وارد می‌سازد و همانند دکتر علی شریعتی،^۸ معاصر صاحب نظر دیگر خود، به اصالت تاریخی این رویداد، با دیده شک می‌نگرد.

ایشان در رد این دیدگاه که مذهب تشیع از سوی ایرانیان، واکنش در برابر اسلام بود و ایرانیان مذهب شیعه را از این جهت آفریدند تا در زیر پرده تشیع عقاید کهن خود را که به آن علاقه و ایمان داشته‌اند، نگهداری کنند، می‌نویسد:

«نه شیعیان اولیه به استثنای سلمان فارسی، ایرانی بودند و نه اکثر ایرانیان مسلمان شیعه بودند، بلکه در صدر اسلام بیش تر علمای مسلمان ایرانی نژاد در تفسیر یا حدیث یا کلام یا ادب، سنی بودند و بعضی از آنها تعصب شدیدی علیه شیعه داشتند. و این جریان تا قبل از صفویه ادامه داشت.»^۹

براساس بررسیها و کندوکاوهای شهید مرتضی مطهری، مردم ایران در دوره های بعد شیعه شدند و امامت ائمه اطهار را پذیرفتند که قریشی و هاشمی هستند.^{۱۰} شهید مطهری، این نظریه را نیز رد می کند که ایران به عنوان ملتی مغلوب، آگاهانه و به هدف مبارزه با اسلام، عقاید و افکار خود را در زیر پرده دین جدید حفظ کرد.^{۱۱}

ایشان اثبات می کند که پذیرش اسلام از روی رضا و رغبت بوده، چون ایرانیان، اکراهی در پذیرش آیین جدید نداشتند. افزون بر این که نفوذ عمیق اسلام بر ایران بیش تر در دوره هایی صورت گرفته است که ایرانیان استقلال خود را بازیافته بودند.^{۱۲}

استاد شهید مطهری، پاره ای از برداشتهای روشنفکران، از جمله این گفته آنان را که ایرانیان چون شکست خوردند، از ترس، آیین اسلام و تشیع را پذیرفتند و راه تقیه را در پیش گرفتند.

یا این که ایرانیان دو قرن از ضرب شمشیر عرب واهمه زده بودند و وقتی به خود آمد در زیر پرده تشیع معتقدات و آداب کهن خویش را حفظ کرد، اهانت به ایرانیان می داند. نظریه ای که دکتر علی شریعتی^{۱۳} آن را به چپهای سیاسی ایران نسبت می دهد. مطهری دو قرن سکوت را دو قرن نشاط می خواند.^{۱۴} براساس پژوهشهای ایشان، ایرانیان در این دو قرن از نشاط، آزادی و آفرینش فکری برخوردار بوده اند.

وی می نویسد:

«حقیقت این است که علت تشیع ایرانیان و علت مسلمان شدن شان یک چیز است. ایرانی روح خود را با اسلام سازگار دید و گم گشته خویش را در اسلام یافت. مردم ایران که طبعاً مردم با هوش بودند به علاوه سابقه فرهنگ و تمدن داشتن، بیش از هر ملت دیگر نسبت به اسلام شیفتگی نشان دادند و به آن خدمت کردند. مردم ایران بیش از هر ملت دیگر، به روح و معنی اسلام توجه داشتند. به همین دلیل توجه ایران به خاندان رسالت، از هر ملت دیگر بیش تر بود و تشیع در میان ایرانیان نفوذ بیش تری یافت. یعنی ایرانیان روح و معنی اسلام را در نزد خاندان رسالت یافتند.»^{۱۵}



جاذبه های اسلام برای ایرانیان از چندین چشم انداز بوده است، از جمله، می توان به سعه دید اسلام اشاره کرد. شهید مطهری در روشن گری این نکته، به رویدادی اشاره می کند که در جنگ احد روی داده است. در این جنگ، یک جوان ایرانی در میان مسلمانان حضور داشت. او در گرما گرم کارزار به دشمن خود گفت:

«خذها وانا الغلام الفارسی»

شمشیر را بگیر و من یک جوان فارس زبان هستم.

پیامبر (ص) فرمود: چرا نگفتی منم یک جوان انصاری؟^{۱۶}

پیامبر تأکید داشت بر این که نسب افتخارآمیز هر کس دین اوست و نباید در چهار چوب زبانها و نژادها و اقلیمها محدود و محصور شد.

نقطه دیگری که اسلام و تشیع را برای ایرانیان پرجاذبه می کرد، نظام فکری و اعتقادی این آیین جدید بود. عدل و مساوات اسلامی از سببها و

انگیزه‌های توجه شدید ایرانیان به اسلام و تشیع گردید.^{۱۷} چون ایرانیان قرن‌ها، از این موهبت‌ها و مایه‌های سعادت و کمال، بی بهره مانده بودند و به دلیل رفتارهای نابخردانه عربان و برتری دادندهای ناروای بنی امیه و بنی عباس، ایرانیان رنجیده و به ستوه آمده، به دامن اهل بیت آویختند که در این کانونها عدل، برابری و نبود برتری عرب بر عجم را همیشه و همه گاه شعله ور می دیدند و گرمابخش.

این پیوند ناگسستنی، سبب شد تا تشیع به اندازه‌ای که در ایران کم کم راه یافت، در جاهای دیگر راه نیابد. هرچه زمان گذشته است آمادگی ایران برای تشیع بیش تر شده است. از نظر شهید مطهری، اگر چنین ریشه‌ای در روح ایرانی نمی بود، صفویه موفق نمی شدند که با در دست گرفتن حکومت، ایرانیان را شیعه و پیرو اهل بیت کنند.^{۱۸}

این دیدگاه، کم و بیش، مورد تأیید معاصر صاحب نظر ایشان، دکتر علی شریعتی نیز قرار گرفته است. با این فرق، که بررسی دکتر شریعتی از چگونگی حضور تشیع در دوران صفویه و تقسیم تشیع به صفوی و علوی از این دوره، ناسان با دیدگاه تعامل گرای استاد مطهری است.

از نظر شریعتی، مادامی که تشیع به صورت خودجوش عمل کرد، اسلام «حرکت» بوده در برابر اسلام «نظام» و این امر از قرن اول تا آغازین سالهای دوره صفویه استمرار یافته، اما از دوره صفویه تاکنون، دوره دگر شدن «شیعه حرکت» است به «شیعه نظام».^{۱۹} و همین تبدیل، شکست شیعه را به دنبال داشته است.^{۲۰} چون دگر شدن حرکت به نظام، به مفهوم دگرگونی یک ایمان جوشان است به یک نهاد اجتماعی.^{۲۱}

افزون بر این که از نظر شریعتی، قومیت که مرز یک جامعه نژادی است، همیشه امت را، که یک جامعه اعتقادی است، قطعه قطعه می کند.^{۲۲}

از نظر ایشان، صفویه که به یاری پاك ترین و شورانگیزترین احساسات مذهب شیعی، نهضتی شعوبی برانگیخت، بر گرد ایران حصاری از قومیت کشید و آن را از دنیای اسلامی جدا کرد. این دیوار سیاه و قطور از کینه ها، نفرتها، بدبینیها و جعل، سب، لعن، تحریف، تفسیق و تکفیر ساخته شده بود.^{۲۳}



در یک کلمه، شریعتی تشیع ایرانی پس از صفویه را ردای سبز مذهب می داند که توجیه گر ملیت ایرانی است.^{۲۴} از نظر ایشان در این دوره زیر نقاب تشیع، ملیت ایرانی احیا شده و از امت بزرگ اسلامی، ایران جدا شده و روح خصومت میان ایرانیان با ترك و عرب فراهم آمده و شیعه از بستر حرکت تاریخی خود جدا افتاده است.

عرصه های دادوستد تشیع و ایران از نظر شهید مرتضی مطهری ایران و تشیع در چندین حوزه، بیش تر از حوزه های دیگر به دادوستد پرداخته اند. که می توان به طور کلی این حوزه ها را به دو قلمروی مستقل دینی و معرفتی تقسیم کرد. ایشان در حوزه های دینی، مراسم عاشورا و مرثیه خوانی و سوگواری بر امام حسین(ع) را بر جان و دل انسان ایرانی بسیار اثرگذار می داند؛ از این روی تأکید می ورزد که چگونگی مرثیه خوانی در میان شیعیان باید اصلاح گردد.^{۲۵} در نگاه ایشان، از آن جا که خطابه با حادثه عاشورا در میان شیعیان ایرانی پیوند خورده است.^{۲۶} باید با بهره گیری از این ابزار به ژرفابخشی دیدگاه ها در مفاهیم دینی پرداخت و به تحلیل درست نهضت عاشورا و روشن کردن تحریفها و زدودن آنها مبادرت ورزید و دید عامیانه مردم را اصلاح کرد و خطرها و آسیبهایی که این دید را تهدید می کند و گاهی همانند تفکر مرجئه به جای رویکرد به نهضت حسینی، می تواند منشأ یزیدسازی باشد،^{۲۷} باید شناخت.

ایشان در بیان دادوستد علمی، نقش شیعیان ایرانی را در گردآوری

شناخت تاریخی دادوستد دو فرهنگ شیعی و ایرانی، می‌تواند دید ما را درباره جهان، انسان و زمان حال دگرگون کند. ما با این کندوکاو می‌توانیم از گذشته به آینده پل بزنیم و حضور خود را در آینده استوار کنیم، چنانکه بررسی فرهنگ تاریخی غرب در دوره رنسانس، ذهن آنها را برای نقد قرون وسطی باز کرد. مقایسه چگونگی و وضع کنونی فرهنگ ما، با چگونگی و وضع دوران طلایی اسلام و ایران، می‌تواند ما را به مرز خودآگاهی تاریخی برساند. وجدان تاریخی ملت ایران، امروزه از دادوستد این دو جریان فرهنگی، که در پاره‌ای از بخشها، بازشناسی دوگانگی آنها ناممکن گشته است، ساخته شده و بسیاری از چالشهای یک قرن اخیر، ریشه در فهم روشن این دادوستد و بررسی براینند و ثمره آن دارد.

احادیث شیعه و نیز در نگارش تفاسیر شیعی و کلام شیعی و مهم‌تر از همه عرفان و فلسفه شیعی، در کتاب خدمات متقابل و آثار دیگر خود مورد بررسی قرار داده و به روشنی و خردورزانه ثابت می‌کند: عقل‌گرایی ایرانیان سبب رویکرد آنان به تشیع و فلسفه نشده، بلکه مکتب تشیع خود در اصل عقل‌گراست و سلسله جنبان آن اهل بیت بوده‌اند. طرح بحثها و مقوله‌های الهیات به وسیله ائمه اطهار و تجزیه و تحلیل آن گزاره‌ها و مقوله‌ها سبب شد که عقل شیعی از قدیم به صورت عقل فلسفی درآید.^{۲۸} ایشان یادآور می‌شود:

«این امر، یک بدعت و چیز تازه‌ای هم نبوده، بلکه راهی است

که قرآن پیش پای مسلمانان نهاده است و ائمه (ع) به تبع تعلیمات

قرآنی و به عنوان تفسیر آن ابراز نمودند.»^{۲۹}

عقل شیعی اختصاص به فلسفه ندارد. در فقه و اصول فقه نیز امتیاز ویژه

دارد و ریشه همه یک چیز است.

ایشان، فرازی از سخن احمد امین مصری را از جلد اول کتاب «ظهر

الاسلام» درباره توجه ایرانیان به فلسفه به این شرح، نقل می‌کند:

«در عصرهای اخیر، کشور ایران، بیش‌تر از کشورهای دیگر به

فلسفه عنایت داشت. سید جمال الدین آسدآبادی که شیعه بوده و در ایران تحصیل فلسفه کرده بود، در مصر یک جنبش فلسفی به وجود آورد. ۳۰۴

سپس می نویسد:



«احمد امین در این که چرا شیعه بیش تر از غیر شیعه تمایل فلسفی داشته است، عمداً یا سهواً، دچار اشتباه می شود. او می گوید: علت تمایل بیش تر شیعه به بحثهای عقلی و فلسفی، باطنی گری و تمایل آنها به تأویل است. آنها برای توجیه باطنی گری خود، ناچار بودند از فلسفه استمداد کنند. به همین دلیل، مصر فاطمی و ایران بویه، و همچنین ایران صفوی و قاجاری، بیش تر از سایر اقطار اسلامی، تمایل فلسفی داشته است. سخن احمد امین یاوه ای بیش نیست. این تمایل را ائمه شیعه به وجود آوردند، آنها بودند که در احتجاجات خود، در خطابه های خود، در احادیث و روایات خود، و در دعاها، خود، عالی ترین و دقیق ترین مسائل حکمت الهی را طرح کردند. نهج البلاغه یک نمونه از آن است. حتی از نظر احادیث نبوی، ما در روایات شیعه، روایات بلندی می یابیم که در روایات غیر شیعی از رسول اکرم روایت نشده است. عقل شیعی اختصاص به فلسفه ندارد، در کلام و فقه و اصول فقه نیز امتیاز خاص دارد و ریشه همه یک چیز است. ۳۱۴»

شهید مطهری، از دیدگاه دیگری چنین گزارش می دهد:

«برخی دیگر، این تفاوت را مربوط به «ملت شیعه» دانسته اند و گفته اند چون شیعیان ایرانی بودند و ایرانیان شیعه بودند و مردم

ایران مردمی متفکر و نازک اندیش بودند، با فکر و عقل نیرومند خود معارف شیعی را بالاتر بردند و به آن رنگ اسلامی دادند. «
برتراند راسل در جلد دوم کتاب تاریخ فلسفه غرب، بر این اساس اظهار نظر می کند. راسل همچنان که مقتضای طبیعت و یا عادت اوست، بی ادبانه این مطلب را ادا می نماید. البته او در ادعای خود معذور است؛ زیرا او فلسفه اسلامی را اساساً نمی شناسد، و کوچک ترین آگاهی از آن ندارد، تا چه رسد که بخواهد مبدأ و منشأ آن را تشخیص دهد. »

استاد در پاسخ به این طرز نگرش می نویسد:

«ما به طرفداران این طرز فکر می گوئیم: اولاً، نه همه شیعیان ایرانی بودند، و نه همه ایرانیان شیعه بودند. آیا محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی و محمد بن ابی طالب مازندرانی، ایرانی بودند؟ اما محمد بن اسماعیل بخاری و ابو داود سجستانی و مسلم بن حجاج نیشابوری ایرانی نبودند؟ آیا سید رضی که جمع آوری کننده نهج البلاغه است ایرانی بود؟ آیا فاطمین مصر ایرانی بودند؟ ...

چرا با نفوذ فاطمین در مصر فکر فلسفی احیا می شود و با سقوط آنها آن فکر می میرد، سپس به وسیله یک سید شیعه ایرانی مجدداً احیا می شود؟

حقیقت این است که سلسله جنبان این طرز تفکر و این نوع تمایل، فقط و فقط ائمه اهل بیت (ع) بودند. همه محققان اهل تسنن اعتراف دارند که علی (ع) حکیم اصحاب بود و عقل او با مقایسه با عقول دیگران، نوع دیگر بود.

از ابوعلی سینا نقل شده که می گوید:

«کان علی (ع) بین اصحاب محمد (ص) کالمعقول بین المحسوس»
یعنی: علی در میان یاران رسول خدا مانند «کلی» در میان
«جزئیات محسوسه» بود و یا مانند «عقول قاهره» نسبت به
«اجسام مادیه» بود.

بدیهی است که طرز تفکر پیروان چنین امامی، با مقایسه با
دیگران تفاوت فاحش پیدا می کند.
شهید، فراز دیگری از سخن احمد امین را، که سخن ناآگاهانه و
نابخردانه است می آورد و به نقد آن می پردازد:

«احمد امین و برخی دیگر دچار توهمی دیگر شده اند. آنان در
انتساب این نوع کلمات به علی (ع) تردید کرده اند، و می گویند:
عرب قبل از فلسفه یونان، با این نوع بحثها و تجزیه و تحلیلها و
موشکافیها آشنا نبود، این سخنان را بعدها آشنایان با فلسفه
یونان ساخته اند و به امام علی بن ابی طالب بسته اند!»

استاد شهید در پاسخ وی می نویسد:

«ما هم می گوییم عرب با چنین کلمات و سخنانی آشنا نبود،
نه تنها عرب آشنا نبود غیر عرب هم آشنا نبود. یونان و فلسفه
یونان هم آشنا نبود. آقای احمد امین، اول علی را در سطح
اعرابی از قبیل ابوجهل و ابوسفیان از لحاظ اندیشه پایین می آورد
و آن گاه صغری و کبری ترتیب می دهد! مگر عرب جاهلی با
معانی و مفاهیمی که قرآن آورد آشنا بود؟ مگر علی تربیت شده و
تعلیم یافته مخصوص پیامبر نبود؟ مگر پیامبر علی (ع) را به
عنوان اعلم اصحاب خود معرفی نکرد؟ چه ضرورتی دارد که ما
به خاطر حفظ شأن برخی از صحابه، که در یک سطح عادی



بوده اند، شأن و مقام دیگری را که از عالی ترین مقام عرفانی و افاضه باطنی از برکت اسلام بهره مند بوده است، انکار کنیم؟ آقای احمد امین می گوید: قبل از فلسفه یونان، مردم عرب با این معانی و مفاهیمی که در نهج البلاغه آمده است، آشنا نبودند.

جواب این است که با معانی و مفاهیمی که در نهج البلاغه آمده است، بعد از فلسفه یونان هم آشنا نشدند! نه تنها عرب آشنا نشد، مسلمانان غیر عرب هم آشنا نشدند؛ زیرا فلسفه یونان هم آشنا نبود. اینها از مختصات فلسفه اسلامی است، یعنی از مختصات اسلام است و فلاسفه اسلام، تدریجاً، با الهام از مبادی اسلامی، آنها را وارد فلسفه خود کردند. «۳۲

از نظر شهید مطهری، در همه حوزه های: فلسفه، فقه و معارف دیگر، دادوستد ایران و تشیع در سده های اخیر بیش تر قوت گرفته است.

انقلاب اسلامی، استاد شهید، که هر دو برهه پیش از انقلاب و دوران انقلاب را درك کرد و خود عضو شورای انقلاب بود، در همه دوران تلاش بی وقفه خود، غرب زدگی را بازدارنده جدی دادوستد دو فرهنگ شیعی و ایرانی می دانست. ایشان درك و فهم خطر غرب زدگی را در فرهنگ ایران، وقتی ممکن می داند که انسان تاریخ دو قرن اخیر این سرزمین را به گونه دقیق به بوته بررسی نهد. گرایشهای غربی و جریان غرب باوری در ایران را ایشان از زمان حضور ایرانیان در غرب برای تحصیل می داند. خود در راستای هدفهای هویت سازی که دنبال می کرد، بیش از بیست سال به تعبیر خود به پاسخ گویی پرسشهایی پرداخت که در مسائل اسلامی، مردم، بویژه نسل جوان با آن رو به

جلوه گاه دادوستد
دو فرهنگ
شیعی و ایرانی

رو بودند و بسیاری از این مسائل از برخورد دو فرهنگ شیعی ایرانی با فرهنگ غرب به وجود آمد.

مشکل اساسی در نگاه ایشان: هجوم استعمار غربی، با ابزارها و عملهای آشکار و نهان خود از یک طرف و سستی و کوتاهی بسیاری از مدعیان پشتیبانی از اسلام از طرف دیگر بود.



ایشان، برخلاف تلاشها و رنجهای توان فرسایی که برای پاسخ گویی به این پرسشها به تن خرید، راهی به جز هموار ساختن راه های دادوستد نمی شناخت. او به همین دلیل از همه این شبهه افکنیها استقبال می کرد و با رویی باز و گشاده به ارائه راه حل ها و گشودن معماها علاقه نشان می داد. او خود می نویسد:

«عصر ما از نظر دینی و مذهبی، خصوصاً، برای طبقه جوان عصر اضطراب و دودلی و بحران است. مقتضیات عصر و زمان، یک سلسله تردیدها و سؤالات به وجود آورده است. سؤالات کهنه و فراموش شده را نیز از نو مطرح ساخته است. آیا باید از این شک و تردیدها و پرس وجوها، که گاهی به حد افراط می رسد، متأسف و ناراحت بود و یا خوشوقت و مسرور؟ به عقیده من، هیچ گونه ناراحتی ندارد، شک مقدمه یقین، پرسش مقدمه وصول و اضطراب مقدمه آرامش است. شک معبر خوب و لازمی است، هرچند تنزل و توقفگاه نامناسبی است. اسلام که این همه دعوت به تفکر و اتقان می کند، به طور ضمنی می فهماند که حالت اولیه بشر، جهل و شک و تردید است و با تفکر و اندیشه صحیح باید به سر منزل ایقان و اطمینان برسد. یکی از حکما می گوید: «فائده گفتار

مساراً همین بس که تو را به شک و تردید می اندازد، تا در جست و جوی تحقق و ایقان برآیی! شک ناآرامی است، اما هر آرامشی بر این ناآرامی ترجیح ندارد. حیوان شک نمی کند ولی آیا به مرحله ایمان و ایقان رسیده است؟ آن نوع آرامش، آرامش پایین شک است برخلاف آرامش اهل ایقان که بالای شک است. ۳۳

و در جای دیگر، عقیده خود را در برابر شبهه افکنیها، چنین بیان می کند:

«من برخلاف بسیاری از افراد، از تشکیکات و ایجاد شبهه هایی که در مسائل اسلامی ایجاد می شود، با همه علاقه و اعتقادی که به این دین دارم، به هیچ وجه ناراحت نمی شوم؛ بلکه در ته دلم خوشحال می شوم؛ زیرا معتقدم و در عمر خود به تجربه مشاهده کرده ام که این آیین مقدس آسمانی در هر جبهه ای از جبهه ها که بیش تر مورد حمله و تعرض واقع شده، با نیرومندی و سرافرازی و جلوه و رونق بیش تری آشکار شده است.

خاصیت حقیقت همین است که شک و تشکیک به روشن شدن

از نظر شهید مطهری مرزهای تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، رنگ و زبان، نه می تواند مرز بین افراد آدمی باشد و نه مایه پیوند افراد گردد. چون انسانهایی هستند که در عمل فراتر از این عناصر کوشش می کنند.

از نظر ایشان عامل وحدت انسان اراده نفی ظلم و طلب عدالت است. انسانها در برابر ستم و برای رسیدن به عدالت است که حرکت می کنند. هر کجا ندایی انسانها را به این حقیقتها و راستیها بخواند آنان پاسخ می دهند.



آن کمک می کند. شک، مقدمه یقین و تردید، پلکان تحقق است. در رساله «زنده بیدار» از رساله «میزان العمل» غزالی نقل می کند که: «گفتار ما را فائده این بس باشد که ترا در عقاید کهنه و موروثی به شک می افکنند زیرا شک پایه تحقق است و کسی که شک نمی کند درست تأمل نمی کند و هر که درست ننگرد خوب نمی بیند و چنین کس در کوری و حیرانی به سر می برد.»

بگذارید بگویند و بنویسند و سمینار بدهند و ایراد بگیرند، تا آن جا که بدون آن که خود بخواهند وسیله روشن شدن حقایق اسلامی گردند. ۳۴

مطهری به بارور شدن نهضت ایران از باب یک دستاورد بزرگ دادوستد تشیع و ایران می اندیشید و به استوار کردن مبانی این نهضت همت گماشته بود.

وی در کتاب نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر می نویسد:

«به اعتراف دانشمندان و آگاهان تاریخ معاصر، در نیمه دوم این قرن، در همه یا اکثر کشورهای اسلامی، به طور پنهان یا آشکار نهضت‌هایی اسلامی در حال شکل گرفتن است. ۳۵»

ایشان به این ترتیب، با آگاهی دقیق خود، حیات مجدد اسلام و تپش تاریخ در دنیای اسلام را حس می کند و بر این نظر است: مسلمانان پس از یک دوره فروریختگی و از هم پاشیدگی ذهنی، بار دیگر در جست و جوی هویت اسلامی خود در برابر شرق و غرب برآمده اند. ولی او بر این باور است که در هیچ یک از کشورهای اسلامی، نهضتی به ژرفا و به گستردگی نهضت اسلامی ایران، که از سال ۴۲ آغاز شده و روزافزون در حال گسترش است، وجود ندارد و به همین دلیل ایشان در سال ۱۳۵۷ به تحلیل این نهضت حیات بخش می پردازد و می نویسد:

«این که مردم ما، فعلاً در متن جریان نهضت قرار دارند آنها را از تحلیل ماهیت نهضت بی نیاز نمی کند. چون هر نهضت، در حالی که در جریان است، برای مردمی که در متن آن قرار دارند، بیش تر نیازمند به تحلیل و بررسی است، تا وقتی که پایان می پذیرد و یا نسبت به مردمی که در خارج و یا حاشیه قرار دارند.»^{۳۶}

ایشان با درنگ و دقت هوشمندانه خود، ویژگیهای نهضت اسلامی ایران را ارزیابی کرده و می گوید: از ویژگیهای این نهضت آن است که: به صنف و طبقه خاصی از مردم ایران اختصاص ندارد.^{۳۷} و نتیجه می گیرد: به همین دلیل غنی و فقیر، مرد و زن، شهری و روستایی، طلبه و دانشجو، پيله و رو صنعت گر، کاسب و کشاورز، روحانی و آموزگار، باسواد و بی سواد، یک سان در آن شرکت دارند.^{۳۸}

ویژگی دیگر این نهضت را فرهنگی بودن آن می داند و این که برخلاف نظریه مفسران مادی تاریخ، اقتصاد زیربنای این حرکت نیست، بلکه برخاسته از خودآگاهی الهی مردم است که ریشه در اعماق فطرت انسان دارد و از ضمیر باطن سرچشمه می گیرد.^{۳۹} و از این روی، ریشه آن را در جریانهای نیم قرن پیش از انقلاب ۵۷ جست و جو می کند و پیوند آن را با روح اسلامی جامعه ایران غیر قابل انکار تلقی می کند.^{۴۰}

شهید مطهری، گرفتاریها و ویژگیهای جامعه اسلامی ایران را پیش از نهضت اسلامی، که به انقلاب اسلامی انجامید و به فوران آتشفشان خشم مردم، چنین بیان می کند:

«استبدادی خشن و وحشی.

— سلب هر نوع آزادی.

- نفوذ استعمار نو. یعنی شکل نامرئی و خطرناک استعمار، چه از جنبه سیاسی و چه از جنبه اقتصادی و چه از جنبه فرهنگی.
- دور نگهداشتن دین از سیاست. بلکه بیرون کردن دین از میدان سیاست.



- کوشش برای بازگردان ایران، به جاهلیت قبل از اسلام.
میراندن شعارهای اصیل اسلامی و احیاء شعارهای مجوسی که تغییر تاریخ هجری محمدی به تاریخ مجوسی نمونه آن است.
- قلب و تحریف در میراث گرانقدر فرهنگ اسلامی و صادر کردن شناسنامه جعلی برای این فرهنگ، به نام فرهنگ موهوم ایرانی.

- کشتارهای بی رحمانه و ارزش قائل نشدن برای خون مسلمانان ایرانی و همچنین زندانها و شکنجه ها برای متهمان سیاسی.
- تبعیض و ازدیاد روزافزون شکاف طبقاتی، علی رغم اصلاحات ظاهری ادعایی.
- تسلط عنصر غیر مسلمان بر مسلمانان در دولت و سایر دستگاه ها.

- نقض آشکار قوانین و مقررات اسلامی، چه به صورت مستقیم و چه به صورت ترویج و اشاعه فساد، در همه زمینه های فرهنگی و اجتماعی.

- مبارزه با ادبیات فارسی اسلامی که حافظ و نگهبان روح اسلامی ایران است، به نام مبارزه با واژه های بیگانه.

- بریدن پیوند از کشورهای اسلامی و پیوند با کشورهای غیر اسلامی و احیاناً ضد اسلامی که اسرائیل، نمونه آن است.^{۴۱}

استاد شهید پس از بیان ویژگیهای جامعه اسلامی ایران در دوران حکمروایی استبدادیان و رویدادهایی که گریبانگیر ملت ایران در نیم قرن پیش از انقلاب اسلامی شده بود، از ناامیدی روشنفکران در این برهه سرنوشت، از لیبرالیسم و سوسیالیسم سخن به میان می آورد. و این ناامیدی را، پس از دلبستگیهای این گروه به لیبرالیسم و سوسیالیسم، به خاطر چهره کریه آنها می داند که از پس پرده و نقاب فریب به در آمده بود و همگان به باطن و سرشت پلید آنها پی برده بودند:

«از طرف دیگر، جریانهایی در جهان رخ داد که چهره دروغین تبلیغات سیاسی لیبرال غربی و دنیای سوسیالیست شرقی را آشکار ساخت و امیدی که طبقات روشنفکر به این دو قطب بسته بودند، تبدیل به یأس شد.»^{۴۲}

استاد شهید، افزون بر رفتارهایی که وجدان مذهبی جامعه ایران را جریحه دار کرد و به صورت عقده های مستعد انفجار درآورد و روشن شدن سیاستهای فریبکارانه ایسمهای جهانی، تلاش محققان، گویندگان و نویسندگان اسلامی را در نمایاندن چهره زیبای اسلام واقعی به نسل معاصر، بسیار اثرگذار می داند در به حرکت درآوردن مردم علیه ستم و ناهنجاریهای جامعه ایران:

«از جانب سوم، در طول بیست و اند سال گذشته، یعنی از شهریور ۲۰، تاکنون، محققین و گویندگان و نویسندگان اسلامی، توفیق یافتند که تا حدودی چهره زیبا و جذاب اسلام واقعی را به نسل معاصر بنمایانند.»^{۴۳}

استاد در این جا، به نقش محوری روحانیان شجاع و آگاه می پردازد. می گوید: روحانیان شجاع و آگاه، که بسیار از ناهنجاریها رنج می بردند، در

پی مجاللی بودند که به پا خیزند. هنگامی که زمینه را آماده دیدند و به پا خاستند و نسل به ستوه آمده، به ندای آنان پاسخ داد:

«روحانیت آگاه و شجاع و مبارز ایران، که از ناهنجاریهای گذشته رنج می برد و در پی فرصت مناسبی برای به پا خاستن بود، در این شرایط، به پا خاست و نسل به ستوه آمده از ناهنجاریهای پنجاه ساله و سرخورده از غرب مآبی و شرق گرایی و آشنا به تعالیم نجات بخش اسلام، به تمام وجود و هستی خود، ندای روحانیت را لبیک گفت و از چنین ریشه هایی بود که نهضت اسلامی ایران مایه گرفت.»^{۴۴}



استاد، نقش روحانیان و پیوند آنان با مردم ایران را می نمایاند. به تلاش و تکاپوی آنان در حفظ و نگهبانی از شعارهای اسلامی اشاره می کند و آن گاه به روشنگری هدفهای نهضت اسلامی ایران می پردازد و جایگاه رهبری را در این نهضت، روشن می سازد و امیدواری خود را از حرکت و جنبش جوانان ایران و نیروهای آگاه حوزوی و دانشگاهی و رویکرد به فهم معارف اسلامی ابراز می دارد و این رویکرد باشکوه را از ویژگیهای نهضت اسلامی می انگارد و بر این باور است: فرهنگ غنی و عظیم اسلامی که می تواند و باید پشتوانه نهضت واقع شود، چون علمای اسلامی در آن تخصص دارند، باید رهبری به عهده آنان باشد و آنان این حرکت را با این دورنمای رهبری کنند:

«این فرهنگ غنی و عظیم اسلامی است که می تواند و باید پشتوانه نهضت واقع شود و هم علماء اسلامی متخصص در این فرهنگ عظیم و آگاه به زمان هستند که می توانند و هم باید نهضت را رهبری نمایند.»^{۴۵}

او یکی از افتخارات رهبری نهضت اسلامی ایران را این می داند که رهبری آن را مرجعی آگاه و شجاع و مبارز به عهده دارد. او، عشق بی پایان خود را به رهبری نهضت اسلامی ایران و نقشی که ایشان در تعامل دو فرهنگ ایران و تشیع به عهده دارد، با شوریدگی بی مانندی، چنین بیان می کند:

«و اما آن سَفَر برده که صدها قافله دل همراه اوست، نام او، یاد او، شنیدن سخنان او، روح گرم و پرخروش او، اراده و عزم آهنین او، استقامت او، شجاعت او، روشن بینی او، ایمان جوشان او که زیانزد خاص و عام است، یعنی جان جانان، قهرمان قهرمانان، نور چشم و عزیز روح ملت ایران، استاد عالی قدر و بزرگوار ما، حضرت آیت الله العظمی خمینی، ادام الله ظلّله، حَسَنه ای است که خداوند، به قرن ما و روزگار ما عنایت فرموده و مصداق بارز و روشن: «ان لله فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف المبطلین» است.^{۴۶}

آخرین سخن استاد شهید در روشنگری نهضت اسلامی ایران، بحث از آفات نهضتهاست. ایشان آفات نهضت اسلامی را، رخنه اندیشه های بیگانه به ساحت آن، تجددگرایی تندروانه، ناتمام گذاردن حرکت، رخنه فرصت طلبان، ابهام طرحهای آینده و تغییر جهت دادن اندیشه ها می داند و با بحث از زمینه های موفقیت مصلح، اندیشه های خود را در جمع بندی از مسأله مورد بحث به پایان می برد.

پی نوشتها:

۱. تحقیقات اسلامی، سال پنجم، شماره ۱ و ۲، ۱۳۶۹/۷-۸.
۲. خدمات متقابل ایران و اسلام، ج ۱ و ۲/۱۸، چاپ دوازدهم، ۱۳۶۳.
۳. همان/۳۲.
۴. همان/۱۲۵.
۵. همان/۱۲۴.
۶. همان/۱۲۲.
۷. همان/۱۲۵-۱۲۳، ۱۳۲.
۸. مجموعه آثار، دکتر علی شریعتی، ج ۹/۹۲.
۹. خدمات متقابل ایران و اسلام/۱۳۴.
۱۰. همان/۱۳۵.
۱۱. همان/۱۲۵-۱۲۶.
۱۲. همان/۱۲۶.
۱۳. مجموعه آثار، دکتر علی شریعتی، ج ۴/۴۷.
۱۴. اسلام و مقتضیات زمان، شهید مطهری، ج ۱/۲۶۵.
۱۵. همان/۱۳۶.
۱۶. سنن ابی داود، ۲/۶۲۵.
۱۷. خدمات متقابل اسلام و ایران/۱۳۷.
۱۸. همان.
۱۹. مجموعه آثار، دکتر علی شریعتی، ج ۹/۳۷.
۲۰. همان/۳۸.
۲۱. همان/۳۹.
۲۲. همان/۱۰۳.



۲۳. همان/۱۰۴.
۲۴. همان/۱۰۵.
۲۵. ده گفتار، شهید مطهری/۲۵۷؛ حماسه حسینی، ج ۱/۱۳۶.
۲۶. ده گفتار/۲۴۶، صدرا، چاپ پنجم، بهار ۱۳۶۸.
۲۷. همان/۲۴۷.
۲۸. سیری در نهج البلاغه/۴۰، انتشارات عین الهی، ۱۳۵۸.
۲۹. همان.
۳۰. همان/۴۰-۴۱.
۳۱. همان/۴۲.
۳۲. همان/۴۴.
۳۳. عدل الهی، شهید مرتضی مطهری/۱-۲.
۳۴. نظام حقوق زن در اسلام/۲۱.
۳۵. نهضت های اسلامی در صدساله اخیر، شهید مطهری/۶۰، صدرا.
۳۶. همان/۶۱.
۳۷. همان/۶۲.
۳۸. همان/۶۳.
۳۹. همان.
۴۰. همان/۶۵.
۴۱. همان/۶۵-۶۶.
۴۲. همان/۶۷.
۴۳. همان.
۴۴. همان/۶۷.
۴۵. همان/۷۶.
۴۶. همان/۸۷.